

حدیث بی غرض است این، قبول کن به صفا

نقدی بر مصاحبه احسان شریعتی

منبع: مجله اندیشه پویا، سال دوم، شماره ۱۰، پاییز ۱۳۹۲

مصاحبه دوست گرامی، احسان شریعتی تحت عنوان «رابطه مرید و مرادی با شریعتی نداریم» را در شماره نهم نشریه وزین اندیشه پویا خواندم. در بخشی از این گفت‌وگو، آمده است:

«در سفری که سارا دو سال قبل به سات‌همپتون داشت، به بیمارستانی که دکتر بدانجا منتقل شده بود سر زده و تقاضای گواهی فوت کرده؛ اما گفتند که در آرشیو، گواهی فوت موجود نیست. این ماجرا که چرا گواهی فوت دکتر از بیمارستان مفقود شده مشکوک است... ما اصراری نداریم که بگوییم ساواک علی شریعتی را کشته، حرف‌مان این است که نباید در مقابل مرگ‌های مشکوک سکوت کرد... اصلاً نحوه مرگ شریعتی یک بحث انحرافی است. مسئله این است که چرا باید یک روشنفکر به زندان انداخته شود، وگرنه ما خودمان در بنیاد شریعتی از واژه سال‌مرگ استفاده کرده‌ایم».

در ادامه این گفت‌وگو وقتی نوبت به منتقدان دکتر علی شریعتی می‌رسد، احسان می‌گوید:

«ما خودمان دنبال منتقد می‌گردیم برای جلسات نقد و بررسی‌مان. اما برخی‌ها غرض دارند... درباره دکتر سروش ممکن است که چنین بوده باشد، چون آقای سروش زمانی شاگرد مطهری بود. با این حال من با پسر سروش یک جلسه نشستم و بحث کردم و گفتم که کجای این نقدها جدی است و کدام‌ها جدی نیست... هم داریوش شایگان شریعتی را نقد کرده و هم سیدجواد طباطبایی و موسی غنی‌نژاد و آرامش دوستدار... نقد سیدجواد طباطبایی هم از موضع بالا و تبخترست و در واقع، نقد نیست. اما نقد داریوش شایگان متفاوت است و در واقع یک تز ارائه داده. ما نه تنها به نقد شایگان احترام می‌گذاریم، بلکه نقد او را نقل می‌کنیم و بعد هم نقد می‌کنیم».

دوستان متعددی از داخل و خارج کشور در یک ماه گذشته با من تماس گرفته، نظرم را درباره این مصاحبه جویا شده‌اند، خصوصاً که در آن ذکری از من و پدرم رفته است. بر آن شدم تا برخی از نکات در باب این مصاحبه را قلمی کنم، نه از اینرو که مسئله صبغه شخصی و خانوادگی دارد، بلکه بدین سبب که ناظر به بخشی از تاریخ روشنفکری معاصر ایران است و به کار کسانی می‌آید که این تحولات را رصد می‌کنند.

۱. احسان درباره نحوه وفات دکتر شریعتی، از سویی می‌گوید که طرح این مسئله یک بحث انحرافی است و ایشان و دوستان‌شان در بنیاد شریعتی از واژه «سالمرگ» استفاده می‌کنند؛ از سویی دیگر از مشکوک بودن گم شدن گواهی فوت شریعتی در بیمارستان سات‌همپتون سخن می‌گوید و تأکید می‌کند که نباید در برابر مرگ‌های مشکوک سکوت کرد. اگر مقوله چگونگی مرگ شریعتی محوریت ندارد، چرا با طرح مسئله مشکوک بودن گم

شدن گواهی فوت، به این مسئله دامن زده می‌شود؟ لاجرم احسان شریعتی می‌داند که گم شدن گواهی فوت و باخبر شدن یکی از مأموران ساواک از حضور علی شریعتی در پاریس و لندن، ادله قانع کننده‌ای برای غیرعادی بودن مرگ مرحوم شریعتی نیست. علاوه بر این، چنان که عبدالکریم سروش در مقاله «شریعتی و جامعه‌شناسی دین» در فریه‌تر از ایدئولوژی؛ و نیز علی رهنما در مسلمانان در جستجوی ناکجا آباد آورده‌اند، مطابق با نتیجه کالبد شکافی بیمارستان سات‌همپتون، مرگ علی شریعتی، طبیعی بوده و دلیلی بر کشته شدن و شهادت علی شریعتی در دست نیست. با مدنظر قرار دادن این نکات، طرح گم شدن گواهی وفات شریعتی و در عین حال انحرافی خواندن بحث از نحوه وفات مرحوم شریعتی، از سردرگمی و روشن نبودن موضع احسان شریعتی نسبت به این مقوله حکایت می‌کند. بهتر است باب این مسئله بسته و به بایگانی تاریخ سپرده شود، نه این که در یک مصاحبه، دو موضع متفاوت نسبت به آن اخذ گردد. چنان که می‌دانیم «شهید»، در معنای مصطلح فقهی و رایج آن، به کسی اطلاق می‌شود که در میدان نبرد توسط دشمن کشته شود، مگر این که کسی معنای دیگری از این اصطلاح مراد کند و هر کسی را که به سبب مجاهدت فکری و سیاسی در مسیر اشاعه آئین اسلام از دنیا برود، شهید به حساب آورد؛ تلقی خاصی از شهید و شهادت که خارج از بحث کنونی است. در غیاب چنین ادله و شواهدی درباره کوچ ابدی و سفر بی بازگشت و نابهنگام علی شریعتی، پرداختن به این مسئله به هر نحوی، وجهی ندارد و رهن است.

۲. احسان شریعتی در ادامه مصاحبه، امکان غرض‌ورزانه بودن نقدهای عبدالکریم سروش بر علی شریعتی را منتفی نمی‌داند، چرا که سروش شاگرد مطهری بوده است. علاوه بر این، توضیح می‌دهد که در یک جلسه با پسر سروش (نگارنده) در این باب صحبت کرده و گفته کدام بخش انتقادات سروش جدی بوده و کدام بخش چنین نبوده است. در ادامه، نقد داریوش شایگان بر اندیشه علی شریعتی را تری قلمداد می‌کند که مورد احترام است، به طوری که او و همفکران‌شان آن را نقل و نقد می‌کنند.

چنان که در می‌یابم، احسان شریعتی، هم در نقل آنچه در دیدارهای ما گذشته به خطا رفته، هم بوی کم لطفی از دیگر سخنانش به مشام می‌رسد. ایامی که ایران بودم، به تفاریق و در جلسات گوناگون با احسان دیدار داشتم. در یکی از این جلسات که به پیشنهاد دوست عزیزم، رضا خجسته برگزار شد، درباره میراث فکری سروش و شریعتی با یکدیگر گفتگو کردیم که متن تنقیح شده آن در نخستین شماره مهرنامه، تحت عنوان «پدران و پسران: شریعتی و سروش» در زمستان سال ۱۳۸۸ منتشر شد. در جلساتی که تا کنون با یکدیگر داشته‌ایم، هیچ به خاطر نمی‌آورم درباره جدی بودن و غیرجدی بودن انتقادات سروش بر شریعتی با یکدیگر گفت و گو کرده باشیم. ایشان، نظیر دیگر همفکران‌شان مثل رضا علیجانی، نکاتی درباره قرائت ایدئولوژیک از نظام فکری شریعتی طرح می‌کرد، من نیز درک خویش را از نسبت میان دین و ایدئولوژی توضیح می‌دادم. در این گفت‌وگوها تفکیکی میان نقدهای جدی و غیرجدی سروش بر شریعتی نشد و درباره آن بحثی در نگرفت. علاوه بر این، عبدالکریم سروش

هیچ وقت شاگرد مستقیم مطهری نبوده؛ درست است که سروش با آثار مطهری انس بسیار داشته و به دلالت ایشان نزد حجه الاسلام شریعتمداری پنج سال فلسفه اسلامی خوانده؛ همچنین در سال‌های نخست پس از انقلاب، یادنامه شهید مطهری زیر نظر سروش منتشر شد؛ اما هیچ یک از موارد فوق بر این امر دلالت نمی‌کند که سروش شاگرد مطهری بوده است. در عین حال، سروش بر مطهری نقد هم نوشته و ایده‌های مطهری در قلمرو «فلسفه اخلاق» و نسبت میان «است» و «باید» را در تفرّج صنع بررسی و نقد کرده؛ در مباحث «سلسله احیاگران» در اوایل دهه هفتاد شمسی، ایده‌های مطهری را در ترازی نقد نهاده؛ همچنین تلقی مطهری از مفهوم خاتمیت را در بسط تجربه نبوی نقد کرده و در نزاع میان مطهری و اقبال لاهوری درباره تبیین چرایی ختمیت نبوت، به نفع اقبال لاهوری رأی داده است. وانگهی، به فرض که سروش شاگرد مطهری بوده، آیا به صرف چنین رابطه‌ای، می‌توان انتقادات سروش بر شریعتی را ناموجه قلمداد کرد؟ این سنخ داوری کردن در ترازی تحقیق چه وزنی دارد؟ از احسان شریعتی که فلسفه خوانده، انتظار بیشتری در این باب می‌رود. خوب بود ایشان برای موجه کردن مدعای خویش، استدلالی اقامه می‌کرد، نه این‌که به امور غیرمعرفتی تمسک جوید و شاگردی کسی را مؤید باطل بودن انتقاداتش بینگارد. ضمناً نباید از نظر دور داشت که مخالفت مرحوم مطهری با افکار مرحوم شریعتی، به دلیل اختلاف نظر بر سر مسائل دینی بوده و از دو قرائت مختلف و متضاد از اسلام نشأت گرفته، نه از عناد و دشمنی.

سروش در آثاری چون *قصه ارباب معرفت* و *فربه‌تر از ایدئولوژی* و *از شریعتی به بازخوانی کارنامه شریعتی* پرداخته است. حال، تأکید بر مؤلفه‌های غیرمعرفتی‌ای نظیر شاگرد فلانی و بهمانی بودن و بر این مبنا درباره کند و کاوهای معرفتی درازآهنگ سروش قضاوت کردن، نامهربانانه است. احسان شریعتی دهه‌های شصت و هفتاد شمسی در ایران نبوده و مستقیماً در متن تحولات فرهنگی و روشنفکری ایران حضور نداشته است. به روشنی، وضعیت و منزلت کنونی دکتر شریعتی در داخل کشور با دهه‌های شصت و هفتاد، خصوصاً دهه شصت شمسی قابل قیاس نیست. در آن دوران، بردن نام شریعتی و توسعه‌ی دیگر بزرگان گروه «ملی - مذهبی» به سهولت میسر نبود و کثیری در این باب احتیاط می‌کردند. سروش از نخستین کسانی بود که بیرون از حلقه دوستان و نزدیکان مرحوم شریعتی، خلاف آمد عادت عمل کرد و نام و یاد شریعتی را در محافل دانشگاهی بلند کرد و گرامی داشت. از این حیث، سخنرانی سروش در دهمین سالگرد وفات شریعتی در سال ۶۶ شمسی در دانشگاه مشهد تحت عنوان «شریعتی و بازسازی فکر دینی» مشهور و مثال‌زدنی است. از برخی شاگردان آقای مصباح یزدی شنیده‌ام که یکی از علل دست شستن و روی برتافتن کامل ایشان از سروش، ایراد همین سخنرانی بوده، چرا که سروش در آن با همدلی بسیار از پروژه بازسازی فکر دینی اقبال‌لاهوری و شریعتی سخن گفته و بر کار روشنفکرانه ایشان صحه نهاده و خود نیز بدل به عضوی از قبیله روشنفکران شده است. سروش که سخنوری توانا است و با فنون خطابه و بلاغت به نیکی آشناست، در سخنرانی‌های خود، به زیبایی در مناقب شریعتی سخن رانده، حق او را به درستی گزارده، دین خود را به او ادا کرده، نقش و خدمات ویژه او در نحله روشنفکری دینی معاصر را متذکر شده، و در عین حال نقدهای خویش بر اندیشه شریعتی را نیز یک به یک طرح کرده است.

ایامی که در دهه هفتاد شمسی دانشجوی رشته داروسازی دانشگاه تهران بودم، در عموم جلسات سالگرد دکتر شریعتی در خردادماه که در دانشکده‌های مختلف دانشگاه برگزار می‌شد، شرکت می‌کردم. خوب به خاطر دارم که در برخی از این جلسات، دانشجویانی که در انتظار شروع سخنرانی سخنرانان نشسته بودند، عیناً تعابیر ادیبانه و ذوق‌ورزانه سروش در حق شریعتی را با همدلی نقل می‌کردند و به اقتضای سروش، حرمت معلم انقلاب را نگه می‌داشتند. از دوستان متعددی در بیست سال اخیر، بی‌واسطه و باواسطه شنیده‌ام که هر چند به مدد سروش از شریعتی عبور کرده و گفتمان ایدئولوژیک او را پشت سر نهاده‌اند، اما حرمت شریعتی نزدشان محفوظ مانده است. افزون بر این، طی بیست سال گذشته بارها در خلوت با پدرم درباره شریعتی گفت‌وگو کرده‌ایم. به‌رغم نقدهایی که سروش بر پروژه شریعتی داشته و دارد و آن‌ها را به تفصیل بیان کرده، در خلال این گفت‌وگوهای خصوصی بارها شخصیت ویژه و کم‌نظیر شریعتی را ستوده است، و نبوغ و خلاقیت و قدرت مفهوم‌سازی و سخنوری و هنرمندی و دلیری و حریت او را ارج نهاده، هر چند با اسلامیات و اجتماعیات شریعتی و اسلام ایدئولوژیک و «طرح هندسی مکتب» او بر سر مهر نیست و آن‌ها را موجه نمی‌داند.^۱ حال، مایه تعجب است که احسان عزیز، این همدلی‌ها و تمجیدها و نقدهای مستدل و علمی سروش را نمی‌بیند و در این جدّ و جهدها و جستارهای معرفتی متعدّد سی ساله، مؤلفه‌های غیر معرفتی را برجسته می‌کند.^۲

۳. احسان شریعتی به نقد داریوش شایگان احترام می‌گذارد و نقد او را متضمن ارائه یک تز معرفی می‌کند. بله، نقد شایگان بر شریعتی در انقلاب دینی چیست؟ با برساختن مفهوم «ایدئولوژیک کردن سنت» صورتبندی شده؛ شایگان بر این باور است که ایدئولوژیک کردن سنت، علی‌الاصول در کشورهای پیرامونی رخ می‌دهد. مطابق با تلقی او، برخی از متفکران کشورهایهایی که در ضیافت مدرنیته شرکت نکرده و در «تعطیلات تاریخ» به سر برده‌اند، برای به‌دست دادن قرائتی کارآمد و توانا و دلربا از آئینی که بدان باور دارند، از ابزارهای مفهومی رقیب (مدرنیستی) استفاده می‌کنند، گویی بر سر شاخ نشسته‌اند و بن می‌برند؛ چرا که با همان ایده‌ها و مکاتبی که در می‌پیچند و بر آند تا آن‌ها را به زیر کشند، در نهان همدلی می‌کنند و تحت تأثیر آن‌ها هستند. شایگان برای تبیین این وضعیت از مفهوم «غرب‌زدگی ناآگاهانه» مدد می‌گیرد. او نمونه بومی این نگرش و مفهوم‌سازی ناظر به سنت ایرانی - اسلامی را در آثار علی شریعتی می‌بیند.^۳ عبدالکریم سروش در مقاله بحث برانگیز «فریه‌تر از ایدئولوژی» که بیست سال پیش در نشریه کیان منتشر شد، با برشمردن مؤلفه‌هایی برای ایدئولوژی و «ایدئولوژیک کردن دین»، همت اصلی علی شریعتی را معطوف به بدست دادن قرائت ایدئولوژیک از دین می‌انگارد، قرائتی که از منظر سروش ناموجه است و فروع‌دانی؛ که دین فریه‌تر از ایدئولوژی است. جالب این‌که معنای مورد نظر شایگان و سروش از ایدئولوژی، و استدلال‌هایی که برای تبیین ایدئولوژیک بودن پروژه شریعتی اقامه می‌کنند، با وجود اختلاف و تفاوت در خاستگاه‌های فکری این دو با یکدیگر؛ به نتایجی کم و بیش یکسان می‌رسد. به تعبیر دیگر، «فرایند» کار ایشان با هم متفاوت است، اما «فرآورده»ها با یکدیگر قرابت زیادی دارند.

اگر به جای احسان شریعتی بودم، در آراء انتقادی شایگان و سروش که عالمانه تقریر شده و متضمن نقد سخنان و مدعیات شریعتی است، نه شخصیت او؛ به دیده عنایت و احترام می‌نگریستم و هر دو را پاس می‌داشتم و اگر پاسخی داشتم، آن را قلمی می‌کردم و پیش چشم دیگران قرار می‌دادم، نه اینکه یکی را ارج گذارم و دیگری را چندان وقعی ننهم:

اینش سزا نبود دل حق‌گزار من
کز غمگسار خود سخن ناروا شنید

۱. علاوه بر این، درباره «کویریات» شریعتی نیز به تفصیل با یکدیگر سخن گفته‌ایم. ایشان که از علاقه من به کویریات شریعتی آگاه است و مقالاتم در این باب نظیر «می‌باش چنین زیر و زبر: درنگی در کویریات علی شریعتی» و «هبوط در هیچستان: بازخوانی تطبیقی کویریات شریعتی و هشت کتاب سپهری» را خوانده و پسندیده؛ بر این باور است که می‌توان در «کویریات» شریعتی، اخگرها و بارقه‌های وجودی متعددی را سراغ گرفت و در آن‌ها تأمل کرد. برای آشنایی بیشتر با «کویریات» شریعتی، به عنوان نمونه، نگاه کنید به: سلسله جلسات نگارنده تحت عنوان «میراث فکری شریعتی و روشنفکری ایرانی» در لینک ذیل:

http://www.begin.soroushdabagh.com/lecture_f.htm

۲. تأمل برانگیز است که وقتی احسان شریعتی در جای دیگر به قصه پوپر و هایدگر می‌رسد، این بحث را ژورنالیستی می‌خواند و در مواجهه با یکی از طرفین این نزاع، خطاپوشی پیشه می‌کند و نقدی را متوجه استاد فلسفه معمر دانشگاه تهران نمی‌بیند و از یاد می‌برد که نزاع اصلی دهه شصت شمسی، عبارت بود از به استخدام گرفتن ایده‌های موسوم به هایدگری برای فرو کوفتن ساز و کار دموکراتیک و از نردبان قدرت بالا رفتن و پوپر را نماد جامعه باز و لیبرالی معرفی کردن، نه بحث و فحص فلسفی درباره ایده‌های این دو فیلسوف پرآوازه معاصر. روشن است که جنس این بحث‌ها اولاً و بالذات سیاسی بود و نه فلسفی و حساب مباحث آکادمیک فیلسوفانه از مباحث سیاسی جداست. کافی است ایشان شماره‌های «کیهان فرهنگی» و برخی دیگر از نشریات آن دوران را در مطالعه گیرد تا به حقیقت ماجرا پی ببرد. بعید می‌دانم اگر مرحوم شریعتی زنده بود، این گونه رفتار می‌کرد و در موضع‌گیری خود از یاد می‌برد که چه کسانی به بهانه‌های گوناگون و با مدد گرفتن از افلاطون و هایدگر بر سر آزادی و آزادی‌خواهی در این دیار کوفتند؛ بلکه آشکارا اعتراض می‌کرد و رفتار این جماعت را به صراحت نقد می‌کرد؛ چنان‌که الگوی رفتار آزادخواهانه‌اش ابوذر بود.

۳. برای آشنایی بیشتر با آراء شایگان درباره «ایدئولوژیک شدن سنت» و نقد شریعتی، نگاه کنید به: محمدمنصور هاشمی، آمیزش افقها: منتخباتی از آثار داریوش شایگان، تهران، فرزان روز، ۱۳۸۹. همچنین، سروش دباغ، «ترنم موزون حزن: داریوش شایگان، نقد ایدئولوژی و گفتگو در فراتاریخ»، ترنم موزون حزن، تهران، کویر، ۱۳۹۰، صفحات ۳۰-۱۹.